ASPI | Afarand Scholarly Publishing Institute; Turkey
ISSN: 1973-2873; Philosophical Thought. 2024;4(2):109-122. 10.58209/jpt.4.2.109

# The Free Will Position in the Doctrine of Holy Spirit Indwelling in Alston's Viewpoint

ARTICLE INFO

*Article Type*
Original Research

*Authors*
**Radfar N.S.***
Department of Islamic Philosophy, Faculty of Islamic Theology, Motahhari University, Tehran, Iran
**Alizamani A.A.**
Department of Philosophy of Religues, Faculty of Islamic Theology, Tehran University, Tehran, Iran

**How to cite this article**
Radfar NS, Alizamani AA. The Free Will Position in the Doctrine of Holy Spirit Indwelling in Alston's Viewpoint. Philosophical Thought. 2024;4(2):109-122.

ABSTRACT

According to the doctrine of the indwelling of the Holy Spirit, one of the basic functions of the Holy Spirit is to transform people into a new creation, which is necessary for salvation. On the other hand, man is an independent being who has the right to choose between happiness and misery. The serious issue is how a free man is placed in the course of divine inner guidance. In this study, Alston's sharing model can reasonably defend the position of authority. Based on this model, the Christian believer, in indwelling the Holy Spirit within himself, gets knowledge and awareness of what is good and feels that he wants to show a proper and appropriate reaction. This model plays an important role in all transformations of the Holy Spirit and simultaneously permits human free will.

**Keywords** Inner Guidance, Indwelling of the Holy Spirit, Free Will, Alston, Psychological Sharing

***Correspondence**
*Address:* Department of Islamic Philosophy, Faculty of Islamic Theology, Motahhari University, Baharestan Street, Tehran, Iran. Postal Code: 1157613117
*Phone*: +98 (21) 33129028
*Fax*: +98 (21) 33513155
radfar.najme@gmail.com

***Article History***
Received: November 6, 2023
Accepted: June 17, 2024
ePublished: June 30, 2024

CITATION LINKS

[Alston, 1989] Divine nature and human language: Essays in philosophical theology; [Alston, 996] Belief, acceptance and religious faith; [Aristotle, 2006] Nicomachean Ethics; [Edwards *et al.*, 2013] Moral philosophy; [Kern, 2016] The indwelling of the holy spirit and human intentionality: A constructive proposal; [Yeo, 2014] Towards a model of indwelling: A conversation with Jonathan Edwards and William Alston;

*Copyright© 2024, the Authors | Publishing Rights, ASPI. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.*

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

# جایگاه اختیار در آموزه ماواگزینی روح‌القدس از دیدگاه آلستون

**نجمه‌السادات رادفر***
گروه فلسفه اسلامی، دانشکده الهیات اسلامی، دانشگاه مطهری، تهران، ایران
**امیرعباس علیزمانی**
گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

## چکیده
بر اساس آموزه ماواگزینی روح‌القدس از جمله کارکردهای اساسی روح‌القدس هدایت مومن مسیحی به سوی حقیقت خداوند و شبیه ساختن وی به اوست. فیلسوفان مسیحی می‌کوشند به فهم معقولی از ماواگزیدن روح‌القدس در درون مومن مسیحی با وجود قدرت انتخاب و اختیار انسان در پذیرش هدایت و عدم آن، دست یابند. مدل مشارکتی آلستون می‌تواند به نحو معقولی از جایگاه اختیار دفاع نماید. بر اساس این مدل مومن مسیحی در روند ماواگزینی روح‌القدس در درون خویش، هم تا حدی به آنچه خیر است معرفت و آگاهی می‌یابد و هم احساس می‌کند مایل است واکنشی شایسته و مناسب نشان دهد. این مدل در تمام استحاله‌ها نقش درونی مهمی به روح‌القدس می‌بخشد و در عین حال مجال انجام کارهای بسیاری را برای فرد باقی می‌گذارد و اختیار او را در نظر می‌گیرد. این مدل می‌تواند به عنوان تبیینی عقلانی از جایگاه اختیار در روند هدایت باطنی روح‌القدس در جریان ماواگزینی، به شمار آید.

**کلیدواژگان:** اختیار، مأواگزینی روح‌القدس، هدایت باطنی، آلستون

***نویسنده مسئول:** radfar.najme@gmail.com
**آدرس مکاتبه:** تهران، خیابان بهارستان، دانشگاه مطهری، دانشکده الهیات، گروه فلسفه اسلامی.
**تلفن محل کار:** ۰۲۱۳۳۱۲۹۰۲۸؛ **فکس:** ۰۲۱۳۳۵۱۳۱۵۵

**تاریخ دریافت:** ۱۴۰۲/۰۸/۱۵
**تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۳/۰۳/۲۸
**تاریخ انتشار:** ۱۴۰۳/۰۴/۱۰

## مقدمه

یکی از آموزه‌های دینی در مسیحیت آموزه «ماواگزینی روح‌القدس در درون انسان مومن مسیحی» (Indwelling of the Holy spirit) است. بر اساس این آموزه پس از صعود عیسی به آسمان حضور او از طریق روح‌القدس به عنوان شخص سوم تثلیث الوهی، در درون تمام کسانی که به او ایمان آوردند، حس می‌شود. پس مسیحیان بر طبق کتاب مقدس وقتی که روح‌القدس را دریافت می‌کنند، شاهدانی برای عیسی می‌شوند و وقتی به گناهان خود اعتراف می‌کنند، عیسی را به عنوان نجات‌دهنده خود می‌پذیرند و روح‌القدس در ایشان ساکن می‌شود. حضور روح‌القدس در درون مومن مسیحی او را قادر به درک و تفسیر کلام خدا می‌کند و به واسطه روح‌القدس گفتارها و نصایح عیسی را به یاد آورده و تحت تعلیم و هدایت روح‌القدس واقع می شود. آموزه ماواگزیدن و سکونت روح‌القدس در درون مومنان مسیحی در ارتباط تنگاتنگی با آموزه رستگاری (salvation) در مسیحیت است؛ زیرا هیچ انسانی بدون آنکه از نو متولد شود یا به عبارت کتاب مقدس از آسمان متولد شود، نمی‌تواند به ملکوت خدا راه یابد و به سعادت و رستگاری برسد (جان مقدس، ۱/ آیه ۶). و تنها کسی می‌تواند از نو آفریده شود و از خدا زاده شود که ایمان داشته باشد که عیسی همان مسیح و نجات دهنده است (جان مقدس، ۱/ آیه ۵):

«هر که ایمان دارد عیسی همان مسیح است، از خدا زاده شده است.»

بنابراین لازمه متولدشدن از خدا برای رسیدن به رستگاری، ایمان قلبی به عیسی مسیح یعنی همان مسیح نجات‌دهنده است. پس هر کس که بخواهد وارد ملکوت خدا شود باید ابتدا از آسمان زاده شود و این تولدی تازه است که با ایمان حقیقی به مسیح به‌دست می‌آید. در پنطیکاست روح خدا دوباره در دسترس قرار گرفت و

به عنوان هدیه‌ای از طرف خدا برای هر کس که اقرار کند که عیسی خداوند است، روح را دریافت می‌کند و روح‌القدس در او ماوا و سکونت می‌گزیند. از این رو آموزه ماواگزینی در صدد تبیین هدایت مومنان مسیحی از طریق سکونت روح‌القدس در درون ایشان به واسطه ایمان به عیسی مسیح است که بیانگر نوعی هدایت باطنی است، به عبارت دیگر روح‌القدس با ماواگزیدن در درون مومنان مسیحی ایشان را به سوی رستگاری نهایی، هدایت باطنی می‌کند.

## ماواگزینی در مدل مشارکتی آلستون

آلستون برای تبیین آموزه ماواگزینی روح‌القدس تمرکز ویژه‌ای بر تغییر درونی روح‌القدس بر شخصیت مومن مسیحی دارد و معتقد است عمل خاص روح‌القدس «تغییر شخصیتی» در مومن مسیحی است و مقصود او این است که روح‌القدس مومن مسیحی را به گونه‌ای متحول می‌سازد که او را به سوی مطابقت بیشتر با تصویر مسیح می‌کشاند. آلستون می‌نویسد که عمل تحولی روح‌القدس «با تغییرات شخصیتی انجام می‌شود که می توانیم آن را تغییر در ساختار انگیزشی فرد بنامیم. یعنی تغییر در گرایش‌ها، آرزوها، ارزش‌ها، رویکردها و تمایلات عاطفی شخصی و نیز علایق. این تغییرات به گونه‌ای انجام می‌شوند که میل برای روابط جنسی نامشروع و یا گرایش به مشغول‌بودن به امور دنیوی چون شهرت و اعتبار در مومن مسیحی ضعیف می‌شود و در مقابل آگاهی نسبت به خدا و علاقه‌مندی به شرایط سایر مومنان (برای همدلی و کمک) در مومن مسیحی تقویت می‌گردد» [Alston, 1989: 126]. بنابراین تمرکز اصلی آلستون در تبیین این آموزه بر تغییر در ابعاد اخلاقی با عمل روح‌القدس است. همچنین آلستون معتقد است تغییر در درون مومن مسیحی توسط عمل روح القدس با توجه به ظرفیت‌های بشری صورت می‌گیرد. در عین حالی که خدا به معنای واقعی کلمه بر زندگی شخصی مومن مسیحی غلبه پیدا می‌کند. او تصریح می‌کند که درباره ماهیت عمل تحولی روح‌القدس بایستی «هر دو عمل الهی و مسئولیت بشری» مورد توجه قرار گیرد [Alston, 1989: 125]. بر این اساس آلستون سه مدل مختلف از عمل ماواگزینی روح‌القدس را تشریح می‌کند که عبارتند از مدل امری (Fiat model)، مدل میان فردی و متقابل (Inter personal model)، و مدل مشارکتی (Shairing model). او پس از بررسی مدل‌های فرضی برای روند ماواگزینی روح‌القدس در درون مومن مسیحی و اشکالات عقلی آنها، مدل مشارکتی را به عنوان مدل معقولی از آموزه ماواگزینی بر می‌گزیند. ما در ادامه می‌کوشیم تبیین آلستون از این مدل‌ها را به صورت مفصل ارایه دهیم. در مدل امری تغییرات روان‌شناختی و دگرگونی در درون مومن مسیحی به طور مستقیم توسط اراده قهار روح‌القدس به وجود می‌آیند و اختیار انسان نقشی در این تحولات درونی ندارد. زیرا همان‌طور که یک مسیحی نمی‌تواند خودش را نجات دهد و نیازمند خداوند برای نجات است، نمی‌تواند درون خود و ماهیت گناهکار خود را تغییر دهد و نیازمند فیض روح‌القدس است. آلستون تاکید می‌کند که در ابتدا به نظر می‌رسد این مدل، به خاطر سادگی آن مدل جذابی باشد اما با بررسی بیشتر مشخص خواهد شد که نمی توان از عمل روح‌القدس در ماواگزیدن بر اساس این مدل تبیین معقولی به‌دست داد. بر اساس این مدل عمل روح‌القدس در درون مومن مسیحی نوع مشابهی از عمل خلقت است. آلستون توضیح می‌دهد [Alston, 1989: 126]:

> «(در این مدل) تغییرات از تاثیر خدا به طور مستقیم با اعمال قدرت مطلق او بدون هیچ‌گونه برانگیختن پاسخ از مخلوقات به منظور پذیرش آنها، صورت می‌گیرد. خدا فقط امر می‌کند که یکی از گرایشات انسان بایستی ضعیف شود و دیگری قوی شود و کار انجام می‌شود!»

در این مدل مومن مسیحی منفعلانه عمل ماواگزینی و سپس تقدیس توسط روح‌القدس را تجربه می‌کند و در عمل روح‌القدس هیچ مشارکتی ندارد. در ارزیابی این مدل آلستون ابتدا متون مختلفی از کتاب مقدس را ارایه می‌دهد که تصریح دارند عمل تقدیس روح‌القدس توسط عمل مستقیم قدرت خدا و مستقل از واکنش بشری یا مشارکت او انجام می‌شود و به نوعی مدل امری را تایید می‌نماید. برای مثال «خدای آرامش، خودش شما را به تمامی تقدیر می‌کند و روح و جان و تن شما تا آمدن خداوندمان عیسی مسیح، بی‌عیب محفوظ بماند» (نامه اول به تسالونیکیان، ۵/ آیه ۲۳). همچنین آلستون تصریح دارد که مدل امری با قسمت خلقت جدید یا تولد نو در عهد جدید متناسب است که در آن افراد همانند نوزادان هیچ نقش فعالی در خلقت و تولد جدید روحانی‌شان ندارند [Alston, 1989: 130]. بر این اساس با توجه به چنین متونی در کتاب مقدس در طول تاریخ کلیسا برخی الهی‌دانان[i] درباره ماواگزینی روح‌القدس، دفاعی متناسب با مدل امری ارایه نموده‌اند و این موضوع در تاریخ کلیسا به عنوان دیدگاهی مشهور مطرح بوده است و از آن با تعبیر «آذرخشی از آسمان» (A bolt of the blue)[ii] یاد شده است و مقصود از آن این است که خدا به‌تنهایی با قدرت قهار و بر اساس مشیت خود تغییر بنیادین در امور و از جمله شخصیت انسان به وجود می‌آورد. اما با این حال آلستون برخی دلایل عقلی را مطرح می‌نماید که بر اساس آنها درباره اینکه مدل امری طرز عمل معمولی خدا باشد، تردید دارد. اول، آلستون موضوع اصلی سنت مسیحی را عشق‌ورزیدن خدا به انسان می‌داند و اینکه خدا با انسان در تعاملی متقابل قرار می‌گیرد در حالی که مدل امری غیرشخصی است. «اگر مدل امری روش برخورد خدا با انسان بود نوع رفتار خدا با ما همانند رفتار او با سایر پدیده‌ها همچون شاخه‌ها و سنگ‌ها بود در حالی که رفتار خدا با انسان متمایز است» [Alston, 1989: 131]. دوم، آلستون نمی‌تواند بپذیرد که خداوند به روش مدل امری تمایلات و رویکردهای انسان را بدون رضایت او تغییر دهد. او این مطلب را نقض اصول اخلاقی شخصی تلقی می‌نماید. سوم، مشکل عمده با مدل امری از دیدگاه آلستون آن است که چگونه با مدل امری ماهیت تغییر تدریجی در انسان در عمل تقدیس می‌تواند توجیهی منطقی و معقول داشته باشد. آلستون می‌نویسد [Alston, 1989: 153]:

> «اگر خدا به روش امری می‌خواهد انسان را متحول کند چرا روند تکامل و تغییر انسان در زمان گسترده‌ای انجام می‌شود.»

در مدل امری توضیحی برای آهستگی تغییر معنوی وجود ندارد مگر اینکه گفته شود علت آن بی‌میلی واضح خدا برای تقدیس فرزندان عزیزش است که این موضوع در تناقض آشکار با مهربانی و عشق خدا به بندگانش و میل او برای به‌وجودآوردن تحول اخلاقی است. روند تدریجی تحول انسانی به‌ویژه با وجود منابع وسوسه «جهان، جسم و شیطان»[iii] که در مسیحیت کلاسیک به عنوان موانع جدی برای تحول یاد می‌شوند، امری اجتناب‌ناپذیر است و مدل امری به هیچ روی نمی‌تواند برای این موضوع توجیه عقلی ارایه دهد. از این رو آلستون به مدلی رو می‌کند که با ماهیت شخصی خدا و انسان تناسب بیشتری داشته باشد. پیش از پرداختن به شرح آلستون از مدل میان فردی و متقابل لازم است برخی اشکالات دیگر را که به مدل امری بر اساس متون کتاب مقدس هم وارد است، مورد توجه قرار دهیم، هر چند آلستون تنها اشکالات معقول درباره مدل امری را مطرح نمود و به متونی از کتاب مقدس پرداخت که به نوعی توجیه‌گر مدل امری بودند. اول، مدل امری هیچ توضیحی درباره متون مختلف کتاب مقدس ارایه نمی‌دهد که شرایط رشد را به مشارکت بشری وابسته می‌داند. برای مثال دستور پولس به «راه روید در روح‌القدس» که نتیجه می‌دهد «شما آرزوهای جسمتان را برآورده خواهید کرد.» (غلاطیان، ۱۷/ آیه ۵) یا شمعون پطروس غلام رسول عیسی مسیحی مخاطبانش را تشویق می‌کند تا «تلاش کنید تا ایمانتان را افزایش دهید با تقوا و تقوا را با فهم و فهم را با خویشتن‌داری...» (پیتر دوم، ۱/ آیات ۵-٦) متونی این چنینی روشن می‌سازد که رشد و تحول انسان، حرکت و مشارکت انسان را می

طلبد در حالی که اگر ماواگزینی روح‌القدس و تقدیس خدا به صورت امری انجام می‌شد بدون هیچ شرایطی که به عمل و تلاش بشری (همانند نمازها، آیین سپاسگزاری، و عشای ربانی، تامل در متون مقدس و غیره) بستگی داشته باشد، در این صورت این متون و یا ترغیب انسان به عمل و تلاش در مسیر تحول و رشد ساختگی و بی معنا می‌شد. دوم، برخی متون مقدس به طور مستقیم با مدل امری مخالفت می‌کنند. برای مثال مسیح به شاگردانش می‌گوید که بروند و «شاگرد تربیت کنید و .... آنها را تعلیم دهید تا همه آنچه من فرمان دادم را انجام دهند» (متیو مقدس، ۲۸/ آیه ۲۰). در جای دیگر مسیح دعا می‌کند «تقدیس کنید آنها را به وسیله حقیقت خودتان، کلمه شما حقیقت است» (جان مقدس، ۱۷/ آیه ۷). آموزش دیگران برای حفظ دستورات و فرامین، مسیح و درخواست از خدای پدر برای تقدیس افراد توسط حقیقت (و نه توسط فرمان و امر الهی) در تناقض با تقدیس به صورت امری است. بنابراین با توجه به دلایل عقلی آلستون برای انکار مدل امری و نیز سایر اشکالات با توجه به متون کتاب مقدس، مدل امری نمی‌تواند مدل جامعی از ماواگزینی روح‌القدس در درون انسان و نقش او در تقدیس را ارایه دهد.

بر این اساس آلستون مدل میان فردی را به عنوان مدل دوم مورد بررسی قرار می‌دهد. بر اساس این مدل، تغییرات روان‌شناختی در اثر ماواگزینی روح‌القدس از طریق پذیرش شخصی و درونی نسبت به حضور ارتباطی روح‌القدس به وجود می‌آیند. خداوند مومن مسیحی را تا حد زیادی به همان نحوی متحول می‌کند و در درون او هدایت باطنی را به جریان می‌اندازد که او می‌کوشد تا بر دیگران تاثیر بگذارد و ایشان را هدایت نماید. آلستون توضیح می‌دهد که برای تاثیرگذاری روی مومنان مسیحی فعالیت‌های تعاملی بسیاری وجود دارد که روح‌القدس می‌تواند در ارتباط با ایشان به کار گیرد و لازم نیست مدل امری را بپذیریم. از جمله اینکه خدا می‌تواند انسان مومن را برای حضور داوطلبانه، اطاعت و زندگی در روح‌القدس فرا بخواند و چنین ارتباطات الوهی حتی اگر داوطلبانه هم نباشد بر روی علایق، امیال و رویکردهای مومنین تاثیر دارد و آنها را تغییری می‌دهد. دیگر اینکه خدا می‌تواند خود را به عنوان یک الگو و سرمشق برای مومنین ظاهر نماید و عشق و مشیت و فیض خود را آشکارتر و برجسته‌تر در ذهن مومنین نشان دهد و در نتیجه پاسخ سپاسگزاری مومنین و آرزوی ایشان برای ارتباط نزدیک‌تر با خدا به ذهن مومنین خطور نماید [Alston, 1989: 130-131]. بر اساس مدل متقابل و میان فردی، خدا منابع جدیدی برای اراده و انرژی در مقابل یاس و نومیدی در پیش روی مومنین قرار می‌دهد تا با ایجاد قدرت درونی ایشان را قادر سازد از وابستگی به غیرخدا دور کند. در واقع خدا از قدرت خارق‌العاده‌اش برای تاثیرگذاری روی مومنین مسیحی استفاده می‌کند و مومنین در مقابل این منابع جدید به سوی او حرکت می‌نمایند [Alston, 1989: 132]. آلستون معتقد است که مدل میان فردی و متقابل تا حد زیادی با ماهیت ارتباط شخصی میان خدا و انسان تناسب دارد و از مدل امری بیشتر می‌تواند این ارتباط را نشان دهد. به‌خصوص آنکه برخی از متون کتاب مقدس که حاکی از چنین مدلی در تبیین این آموزه است را می‌توان مورد توجه و لحاظ قرار داد که از آن جمله‌اند (جان مقدس، ۲۲/ آیه ١٤):

> «عیسی پاسخ داد: آنکه مرا دوست می‌دارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را دوست خواهد داشت و ما نزد او خواهیم آمد و در او سکونت خواهیم گزید.»

یا در جای دیگر (جان مقدس، ٢٦/ آیه ١٤):

> «اما آن مدافع، یعنی روح‌القدس که پدر او را به نام من می‌فرستد او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هر آنچه من به شما گفتم به یادتان خواهد آمد.»

نقطه قوت این مدل نسبت به مدل امری این است که در این مدل همان‌طور که والدین مهربان، فرزند خود را وادار نمی‌کنند که مطابق میل آنها عمل کند، خداوند نیز آمرانه انسان را تغییر و تحول نمی‌دهد و این خود انسان است که بایستی واکنشی مختارانه به فرآیند هدایت باطنی روح‌القدس داشته باشد تا در مسیر رستگاری واقع شود. با این حال آلستون معتقد است این مدل خدا را تا حدی نسبت به انسان بیگانه و بیرونی نشان می‌دهد، در حالی که مسیحیت همواره معتقد بوده است که روح‌القدس واقعا در درون انسان ماوا و سکونت می‌گزیند و نمی‌توان ارتباط متقابل انسان و خدا را به صورت ارتباطی که میان دو انسان و دوست صمیمی است، نشان داد. در مدل میان فردی مشکل جدی همان عدم ارتباط درونی و داخلی خدا با مومنین است به طوری که اشخاص با استقلال وجودی خودشان از خدا متمایز می‌شوند در حالی که آموزه ماواگزینی، سکونت روح‌القدس در درون مومنین و بهره‌مندی ایشان از ذات الوهی و مشارکت در حیات الهی را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، در مدل میان فردی خداوند انسان را تا حد زیادی به همان نحوی مورد تحول قرار می‌دهد که خود انسان‌ها در روابط با یکدیگر چنین تغییر و دگرگونی را بر روی یکدیگر اعمال می‌دارند. دقیقا همانند والدین که فرزندانشان را تادیب و تشویق و مراقبت می‌کنند، خداوند نیز انسان را به توجه فرا می‌خواند و به خاطر خطاهایش او را سرزنش می‌کند، به انسان قوت قلب می‌دهد. امکانات جدیدی در اختیار او قرار می‌دهد و با عشق خود به او نیرو می‌بخشد و البته به همان نحو که والدین مهربان فرزند خود را وادار نمی‌کنند که مطابق عمل آنها عمل کند خداوند نیز آمرانه و به صورت امری انسان را وادار نمی‌کند که متحول شود. اما آلستون تصریح می‌کند تبیین این آموزه نیازمند دقت بیشتری است و برای فهم عمل روح‌القدس بایستی روابط درونی و ذاتی او با مومنین را نیز مورد لحاظ قرار دارد در حالی که این مدل تنها به روابط بیرونی روح‌القدس می‌پردازد و نمی‌تواند به اندازه کافی سکونت درونی روح‌القدس را تبیین نماید [Alston, 1989: 137]. از این رو آلستون به مدل دیگری روی می‌آورد که مدل مشارکتی (Partial life sharing or sharing model) نامیده می‌شود. بر اساس این مدل تغییرات روان‌شناختی در مومن مسیحی و تغییر و تحول او از طریق مشارکت او در حیات الوهی و استفاضه از ذات الهی، ایجاد می‌شوند. این مشارکت با شریک‌شدن در ماهیت الهی است نه تاثیر الگویی خدا که مومن را تقدیس نماید. آلستون می‌نویسد [Alston, 1989: 141]:

> «در آموزه ماواگزینی، روح‌القدس همه وجود مومن مسیحی را پر می‌کند و در درون او نفوذ و رسوخ می‌نماید. به طوری که همه قلب و درون او با وجود روح‌القدس پر می‌شود و در نتیجه، فراگیری متقابل از حیات فردی و الوهی به وجود می‌آید و موانعی که به طور طبیعی زندگی فردی مومن مسیحی را از خدا جدا می‌کرد، از بین می‌روند.»

البته این به این معنی نیست که خدا و انسان یکی می‌شوند بلکه همچنان با سکونت روح‌القدس در درون مومنین، ماهیت انسانی و بشری آنها و در نتیجه میل به گناه و نیز قابلیت ارتکاب آن برای ایشان وجود دارد و همچنان در همین حالت تمایلات انسانی و بشری ماهیت ایشان، روزنه‌هایی به سوی میل به حیات الوهی در انسان باز می‌شود. آلستون برای مشخص‌شدن بیشتر منظور خود از تمثیل‌هایی استفاده می‌کند [Alston, 1989: 138]:

> «پرشدن با روح‌القدس و سکونت او در درون انسان شبیه اتصال به یک منبع از الکتریسیته یا پرشدن همه وجود با مه و یا تحت تاثیر فشار هوا بودن و یا از مایعی پرشدن است.»

گرچه این تماثیل مادی چندان نمی‌توانند ارتباط غیرمادی روح‌القدس و انسان را نشان دهند، اما بیانگر تغییر بنیادی و تاثیر واقعی انسان در سکونت روح‌القدس هستند. از این رو مدل مشارکتی بسیار متفاوت از روابط

حتی بسیار صمیمانه دو شخص انسانی است، چرا که در ماواگزینی روح‌القدس علاوه بر روابط متقابل خدا و انسان، مساله درونی و ذاتی مطرح می‌شود. در تلاش برای توضیح «درونی‌بودن» آلستون مثال دیگری ارایه می‌دهد: دو انسان می‌توانند مشترکات بسیاری داشته باشند. آنها می‌توانند متقابلاً به یکدیگر علاقه‌مند باشند، احترام بگذارند، رعایت احوال هم را بکنند و بر هم تاثیر بنهند و می‌توانند در بسیاری از علایق، نگرش‌ها، واکنش‌ها سهیم باشند. اما این دو موجود در واقع همچنان به واسطه ویژگی‌های جسمی و روانی از یکدیگر مجزا هستند. هر کدام از آنها باید همچنان در جسم خود باقی بماند، هر کدام از آنها همچنان نگرش و واکنش خاص خود را نسبت به حیات خویش دارد اما فرض کنیم که این سدها را مثلاً از طریق پیوند رشته‌های عصبی این دو نفر به یکدیگر در هم شکنیم، در این صورت واکنش‌ها، احساسات، اندیشه‌ها و نگرش‌های یکی از این دو دوست واقعاً توسط دوست دیگر و به صورت تجربه شخصی خود او، تجربه می‌شود و به این ترتیب در وی موثر می‌افتد. این وضعیت نوعی اتحاد نسبی میان دو زندگی است که تاکنون سدی میانشان حایل بوده است. به این ترتیب مشارکت در حیات واقع شده است [Alston, 1989: 246] و این نوع مشارکت در حیات، مبین نحوه تلقی آلستون از رابطه و نسبتی است که میان مومنین و روح‌القدس که در ایشان ماوا گزیده، برقرار است. مومنین واقعاً با خدا پیوند دارند و از عشق الهی و گرایش‌ها و نگرش‌های محبت‌آمیز خدا آگاهند و بدان متمایل دارند.

## مشارکت شناختی و کنشی در حیات الوهی

عناصر روان‌شناختی که در مدل مشارکتی آلستون میان خدا و مومنین مورد ادغام و پیوند قرار می‌گیرند می‌تواند شامل تجربیات، احساسات، رویکردها، استعدادها، ارزش‌ها و اعتقادات باشد. ماهیت چنین مشارکتی به دو قسم است؛ نخست، مشارکتی شناختی (Cognitive Sharing). مومنین در حیات روان‌شناختی الوهی با وجودی که از نظر شناختی آگاه از این حالات روان‌شناختی هستند، مشارکت دارند. به بیان دیگر مومنین نسبت به آنچه خداوند خیر یا حق می‌داند، معرفت و آگاهی پیدا می‌کنند. برای مثال از عشق خداوند نسبت به خودشان به صورت «حداکثر مستقیم و طریقی سرزنده و شاداب» آگاهی می‌یابند [Alston, 1989: 145]. آلستون توضیح می‌دهد «بر اساس این تصویر از مدل مشارکتی، مشارکت الهی کاملاً شناختی و مبتنی بر آگاهی است. بدین معنی که مومنین در طریقی صمیمی و کاملاً زنده از حضور خدا آگاهند و تغییرات بالفعل در وجود آنها در ساختار معرفتی ایشان شکل می‌گیرد» [Alston, 1989: 146]. دوم، نوع دیگر مشارکت، مشارکتی مبتنی بر انگیزه مومنین و به تعبیری کنشی (Conative sharing) می‌تواند باشد. بدین معنی که انسان مومن تنها نسبت به عناصر روان‌شناختی مختلف آگاه نیست بلکه همچنین در انگیزه خاص الهی مشارکت می‌کند و تمایل پیدا می‌کند تا واکنشی شایسته و مناسب به امور خیر و دوری از بدی نشان دهد. آلستون معتقد است در مشارکت کنشی، نظام انگیزشی بشری مومنین با تمایلات الهی جایگزین نمی‌شود بلکه گرایشات الوهی در اثر ماواگزینی روح‌القدس در درون مومنین در ابتدا به خاطر ماهیت گناهکار بشری و گرایش به گناه در انسان به صورت ضعیف خود را نشان می‌دهد [Alston, 1989: 251]. اما این امکان وجود دارد که این تمایلات الوهی جدید به‌تدریج در او تقویت شده و همه وجود او را تسخیر نمایند [Alston, 1989: 246]. آلستون تصریح می‌کند که در مدل مشارکتی چه شناختی و چه کنشی، تحول ناشی از ماواگزیدن روح‌القدس به خاطر ماهیت بشری در ابتدا ضعیف خواهد بود اما عناصر روان‌شناختی به‌تدریج و پس از مدت زمان مدیدی کاملاً تغییر کرده و مومن مسیحی کاملاً در حیات الهی مشارکت خواهد کرد و تولد معنوی دوباره با تغییر

روان‌شناختی در عرصه شناختی و انگیزشی پیدا خواهد کرد [Alston, 1989: 249]. پس بدین طریق بر اساس مدل مشارکتی مومنین عیناً در زندگی روان‌شناختی الوهی مشارکت خواهند کرد و با خدا در رفتار درونی و شخصی متحد خواهند شد [Alston, 1989: 251-252]. آلستون تصریح می‌کند که مومنان با ماواگزیدن روح‌القدس بلافاصله متوجه گرایش‌های روحانی در خود می‌شوند هرچند ممکن است تغییر و تحول درونی در رفتار به‌سرعت رخ ندهد و زمان‌بر باشد و بستگی دارد به حرکت مختارانه انسان مبتنی بر آنکه تا چه میزان نظام انگیزشی در او برای تغییر و استحاله درونی شکل گرفته است [Alston, 1989: 175]. همچنین، آلستون برای مدل مشارکتی فواید بسیاری را برمی‌شمارد که در دو مدل قبلی وجود نداشت. اول، مدل مشارکتی برای پاسخ مومنین و تلاش ایشان در روند ماواگزیدن روح‌القدس نقش بسزایی قایل است. ثانیاً، مدل مشارکتی درونی‌بودن تغییرات در مومنین و نیز شخصی‌بودن ارتباط انسان با روح‌القدس را می‌تواند تبیین نماید. همچنین با این مدل می‌توان کامل‌ترین امکان مشارکت در ماهیت الوهی را تبیین نمود و نه فقط تحول در امور اخلاقی. بعلاوه، مشارکت در حیات الهی در عین حفظ ماهیت فردی و اختیار انسان در مدل مشارکتی به طور معقولی قابل دفاع است [Alston, 1989: 147]. آلستون تصریح می‌کند که بر اساس این مدل پیوند مومنین با خدا نمی‌تواند چندان شدید باشد که اطاعت از اراده الهی را اجتناب‌ناپذیر کند بلکه این اطاعت مختارانه صورت می‌گیرد و به همین دلیل مدل مشارکتی با توجه به اشکالات مدل‌های قبلی و برتری‌های این مدل می‌تواند به عنوان مدلی معقول و قابل دفاع از روند ماواگزینی روح‌القدس و تبیین این آموزنده مورد پذیرش واقع شود. اگرچه آموزه ماواگزینی روح‌القدس از متون کتاب مقدس برگرفته شده است و در الهیات مسیحی از همان ابتدا مورد توجه و تبیین قرار گرفته بود، اما مدل آلستون تبیینی جدید و در ظاهر معقول را از این آموزه ارایه داد و به تعبیری فتح بابی برای فیلسوفان دین شد تا برای تشریح معقول این آموزه تلاش نمایند. از این رو پس از آلستون مبتنی بر مدل‌های سه‌گانه او، تبیین‌های مختلفی از این آموزه در نقد یا تایید آلستون در میان الهی‌دانان مسیحی دیده می‌شود.[iv]

## تحلیل دیدگاه آلستون در چالش هدایت باطنی و اختیار در مدل مشارکتی

اختیار در انسان برای انجام فعل ارادی مبتنی بر «خواستن و قصدکردن» است که حالتی روانی است که اساس و بنیاد فعالیت‌های بشری به شمار می‌رود و می‌توان گفت برای انجام یک فعل اختیاری «قصدکردن» به نوعی نقش علّی و سببی دارد. همچنین قصد انسان در انجام فعل اختیاری ارتباط جدایی‌ناپذیری با باورها و امیال انسان دارد. از این رو هر شرح مناسبی از اختیار لازم است به طور جدی دو جنبه را دربر گیرد، اول باورها و امیالی که منجر به قصد و اختیار در انسان می‌شوند و دیگری توجه به نقش علّی اختیار انسان در تولید اعمال او. پیش از پرداختن به این دو جنبه اساسی در اختیار انسان، لازم است دو نوع متمایز از «قصد و خواستن» را در فعل ارادی برای اختیار انسان مورد نظر قرار دهیم. قصدهای مبدایی و قصدهای دور. تفاوت میان این دو دسته ناشی از آن است که چه مقدار از زمان سپری می‌شود و چه فعل‌هایی متناظر با آنها میان قصد اولیه و حالت آینده از اعمال قرار می‌گیرند. در قصد مبدایی زمان کمی یا اصلاً هیچ زمانی میان قصد اولیه تا عمل فاصله نمی‌اندازد. بدین معنی که از قصدکردن انجام فعل ارادی تا تحقق اختیار و انجام فعل فاصله زمانی وجود ندارد. مثلاً در «روشن‌کردن چراغ» به وسیله «حرکت انگشتان در مقابل پریز برق» میان قصد اولیه فاعل و تحقق فعل ارادی زمان کمی قرار دارد ولی در قصدهای دور میان قصدکردن و تحقق فعل، زمان بیشتری سپری می‌شود و لذا قصدهای دور برای افعالی هستند که در آینده قرار است تحقق یابند. برای مثال من قصد شرکت

در یک کنفرانس در کشور دیگر را در زمانی از سال دارم. برای تحقق این فعل اختیاری از زمان قصدکردن لازم است زمان بسیاری سپری شود و توصیف‌گرهای دیگری نظیر تهیه بلیت، پس‌انداز پول کافی و غیره تحقق یابند تا فعل اختیاری انجام گیرد. تعبیر آلستون از قصدهای دور و مبدایی، کنترل ارادی موثر (Effective voluntary control) بر افعال اختیاری است که آن را به سه بخش کنترل ارادی پایه (Basic voluntary control)، کنترل ارادی فوری (Non-basic immediate control) و کنترل ارادی درازمدت (Long-ranged voluntary control) تقسیم می‌کند. در قسم اول، افعال به صورت مستقیم بی‌واسطه تحت کنترل انسان و اختیار او قرار دارد. حرکت‌دادن دست و پا و دیگر جوارح جزو این دسته هستند که «اعمال پایه» نامیده می‌شوند. در قسم دوم از کنترل ارادی موثر که «کنترل ارادی فوری» نامیده می‌شود، افعال به صرف اراده محقق نمی‌شوند بلکه اراده انسان ابتدا به عملی دیگر تعلق می‌گیرد که آن عمل از اعمال پایه است و این اعمال سبب تحقق فعل ارادی مورد نظر می‌شوند. مثلاً در بازکردن پنجره، انسان ابتدا حرکات بدنی خاصی را انجام می‌دهد و از مجرای این حرکات است که به مقصود خود می‌رسد. آخرین قسم از کنترل ارادی موثر اختیار انسان، حرکات ارادی درازمدت هستند که در مقابل کنترل ارادی فوری قرار گرفته است. این قسم شباهت زیادی با قسم قبلی دارد و تنها تفاوت آن در این است که انسان در نوع کنترل ارادی درازمدت به زمان بیشتری احتیاج دارد تا از طریق یک سری از افعال پایه به هدف خود نزدیک شود. مثلاً برای رنگ‌زدن دیوار نمی‌توان فوراً و با انجام یک فعل ارادی پایه به وضعیت مطلوب رسید بلکه بایستی در یک بازه زمانی بیشتری تحقق فعل انجام شود. گرچه میان قصدهای اولیه و دور برای تحقق فعل ارادی و اختیار انسان تمایز وجود دارد، ولی هر دو در این موضوع مشترک هستند که قصد انسان برای تحقق عمل قطعی و تحقق فعل ارادی با اختیار انسان، ارتباط جدایی ناپذیری با باورها و امیال انسان دارد. به تعبیر دیگر باورها و امیال انسان دو شرط اساسی برای تحقق اختیار انسان هستند. زیرا وقتی انسان قصد انجام فعلی را می‌کند حداقل در ابتدا به نظر می‌رسد که او **باور** دارد که تحقق فعل محتمل است. البته ممکن است اطمینان قطعی به تحقق آن نداشته باشد ولی به **امکان** تحقق فعل باور دارد و اگر بداند انجام فعلی ناممکن است قصد و اراده انجام آن را هرگز نمی‌کند. شرط دیگر در اختیار انسان، «داشتن میل و خواستن» انجام فعل است که البته کمی پیچیده‌تر از باور به نظر می‌رسد. زیرا مصادیق بسیاری وجود دارد که انسان با اختیار خود فعلی را تحقق می‌بخشد در حالی که میل انجام آن را نداشته است! مثل بیرون‌گذاشتن زباله از منزل برای حفظ پاکیزگی. در این موارد گرچه میل درونی وجود ندارد اما میلی خارجی برای انسان برای تحقق فعل اختیاری وجود دارد. تفاوت میل درونی و خارجی نیز در همین موضوع است که در میل درونی اختیار انسان برای تحقق فعل به خاطر رسیدن به خیری است که در خود فعل وجود دارد در حالی که میل خارجی برای به‌دست‌آوردن خیرهای دیگری خارج از تحقق فعل برای انسان است. «دوری از بیماری‌ها» خیری است که خارج از تحقق فعل اختیاری «بیرون‌گذاشتن زباله‌ها» برای انسان به‌دست می‌آید و لذا گرچه میل درونی برای انجام فعل در انسان نیست ولی میلی خارجی او را برای انجام فعل ترغیب می‌نماید. بر این اساس شاخصه اصلی «میل» به عنوان شرطی برای تحقق اختیار در انسان «تلاش برای رسیدن به خیری» است که حرکت ارادی به سوی آن شکل می‌گیرد. البته تنها **تلاش** برای تحقق فعل بر اساس «میل» کفایت می‌کند و لازم نیست بالفعل و کاملاً عمل محقق شود، هرچند عجیب است شخصی واقعاً میل و آرزوی چیزی را داشته باشد و تلاش برای رسیدن به آن را انجام ندهد. باید توجه نمود که «تلاش برای رسیدن» یعنی «مایل‌بودن به تلاش برای رسیدن» که «نوعی انگیزه» برای تحقق فعل ارادی است و اراده انسان را **جهت‌دار** می‌کند. بنابراین در اختیار، «داشتن انگیزه برای تحقق فعل» مطرح است وگرنه صرف میل و آرزو بدون تلاش و انگیزه نمی‌تواند شرط فعل اختیاری به شمار آید [Kern, 2016: 45-56]. جنبه دیگر در شرح اختیار توجه به

نقش علّی و سببی اختیار در تحقق فعل ارادی است. یعنی پاسخ به این پرسش مهم که چه چیزی واقعاً برای تحقق فعل پس از آن که انسان برای انجام فعل قصد و اراده مبتنی بر باور و امیال خود نمود، علت می‌شود؟ می‌توان گفت هر آنچه عقل انسان به عنوان باور و انگیزه خود برای تحقق فعل برگزیده است و با ترکیبی از باورها و انگیزه‌ها، علت اختیار انسان و در نتیجه تحقق فعل هستند. زیرا عقل انسان همواره چیزی را اختیار می‌کند که در نظر او بهترین و خیر است و هیچ‌کس چیزی را که در نظرش بد باشد و خیری برای او نداشته باشد را موضوع انتخاب خود قرار نمی‌دهد. مناقشه‌ای ارسطویی درباره این دیدگاه وجود دارد که لزوماً داشتن انگیزه و باور به خیربودن فعل ارادی سبب اختیار انسان نمی‌شود. زیرا همان‌طور که ارسطو می‌گوید بدیهی است که گاهی تمایلات یا شهوات انسان با عقل در تعارض واقع می‌شوند و انسان به «شر» و نه خیر تمایل پیدا می‌کند [Aristotle, 2006: 96]. همچنین ممکن است انگیزه و باورهای ناسازگار دیگری به وجود آیند که در نتیجه دیگر تضمینی وجود نداشته باشد که انسان آن فعل را اختیار نماید. شاید بتوان گفت مساله اصلی در اینجا تعارض کلی‌تر میان عقل‌گرایی (Rationalism) و اراده‌گرایی (Voluntarism) است. اگر کسی عقل بشر را مسلم بداند و اراده او را طبعاً تابع عقل فرض کند در این صورت نمی‌تواند نظریه سقراطی را رد کند و همواره موضوع انتخاب انسان را خیری که عقل تشخیص داده است، می‌داند. از سوی دیگر اگر کسی برتری اراده را مفروض بگیرد و مسلم بداند که عقل لااقل گاهی تابع اراده است، در آن صورت هیچ مشکلی در پذیرش دیدگاه ارسطویی نخواهد بود [Edwards *et al.*, 2013: 583]. درباره نقش علّی اختیار برای تحقق فعل باید توجه نمود که نوعی «کارکرد اجرایی» قصدکردن و اختیار برای انجام فعل مطرح است. همان‌طور که گفتیم داشتن باور به انجام فعل یا حداقل باور به احتمال انجام فعل و همچنین داشتن میل و گرایشی جهت‌دار یا به بیان دیگر انگیزه برای فعل دو جنبه مهم در تحقق فعل ارادی هستند. به بیان دقیق‌تر داشتن باور و انگیزه مقدمات تحقق فعل ارادی هستند تا شخص بتواند اختیار کند. بنابراین می‌توان گفت باور و انگیزه به نوعی علت برای تحقق فعل ارادی به شمار می‌روند و با وجود آنها انسان برای اختیارکردن و اجرای فعل ارادی آماده می‌شود. این کارکرد اجرایی از قصدکردن و اختیار برای تحقق فعل ارادی بسیار مهم است زیرا فاصله میان اختیار و فعل ارادی را پر می‌کند. پس مدل باور/گرایش[۷] در انسان سبب می‌شود تصمیم جدی برای تحقق فعل ارادی در او ایجاد شود و شخص در بهترین موقعیت ممکن برای انجام فعل قرار گیرد تا فعل ارادی متحقق شود. نکته مهم در اینجا این است که هرچند به کارکرد اجرایی و علّی باور و انگیزه برای تحقق فعل ارادی می‌توان اذعان نمود اما تحقق خود باور به عنوان امری درونی و نفسانی، دیگر امری ارادی نیست و خارج از کنترل و اختیار انسان است. آلستون با پذیرش تمایز میان باور و پذیرش، مشخصه باور را یقین می‌داند. او تاکید دارد که باورها درجه‌بردارند و نقطه اوج باور، یقین کامل است و این دامنه در جهت کاستی تا آنجا پیش می‌رود که باور تنها بر گرایش صرف به مفروض‌گرفتن گزاره‌ای اطلاق می‌شود. آلستون تصریح دارد که باورها وضعیت‌هایی انفعالی و روانی‌اند که بازتاب غیرارادی وضعیت‌های ذهنی بر اساس وضعیت‌های خارجی و عینی‌اند. البته می‌توان وضعیت‌های ذهنی خود را به گونه‌ای شکل داد که وقتی به طور غیرارادی به باور می‌انجامد نوع خاصی از باورها را بیشتر میزبانی کند. در توضیح آنکه گرچه باورها حاصل فرآیندهایی هستند که به طور غیرارادی و خودکار به باور می‌انجامند، اما ترسیم این فرآیندها تا اندازه‌ای در حیطه اختیار انسان است. مثلاً همراه‌شدن با افراد مثبت‌اندیش می‌تواند فرآیندهای خوش‌بینانه را در انسان تقویت کند و در نتیجه باورهای مثبت را به طور غیرارادی در او رقم بزند [Alston, 1996: 17]. از نظر آلستون در فرآیند کسب معرفت برای داشتن یک باور، امکان وجود کنترل ارادی پایه و کنترل ارادی فوری منتفی است و صرفاً این امکان وجود دارد که انسان بر روی برخی از باورهایش کنترل ارادی درازمدت داشته باشد. هرچند از نظر آلستون این میزان از

کنترل ارادی برای ارادی‌دانستن فرآیند کسب معرفت و تحقق باور کافی نیست. همچنین، آلستون به عنوان یک الهی‌دان غیرسنتی با این عقیده مخالف است که روح‌القدس در تحول احوال شخصی مومن مسیحی در جریان ماواگزینی، هیچ نقش فعالی ندارد. بنابراین چالش جدی که مطرح می‌شود آن است که در هدایت باطنی روح‌القدس و استحاله (Transformation) درونی اختیار انسان و قبول و انتخاب داوطلبانه او تا چه حد موضوعیت دارد؟ آلستون مدل مشارکتی را مطرح می‌نماید. بر اساس این مدل آن تغییری که در جریان ماواگزینی روح‌القدس درون مومنان مسیحی رخ می‌دهد این است که آنها بتوانند در حیات الهی مشارکت نمایند و در یک فرآیند مختارانه مورد هدایت باطنی روح‌القدس واقع شوند. البته مقصود از مشارکت در حیات الهی بدین معنی نیست که انسان و خداوند یکی می‌شوند بلکه پیوندی حقیقی و تعادل دوطرفه میان حیات فردی و حیات الهی رخ می‌دهد و موانعی را که به طور معمول این دو حیات را از هم جدا می‌سازد، برطرف می‌سازند [Alston, 1989: 227-246]. در این مدل اختیار انسان نقش مهم و بسزایی دارد و در عین حال فرآیندی درونی و باطنی است. آلستون توضیح می‌دهد که اوصاف و خصایص انسانی به طور معمول به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک اوصاف و خصایص روان‌شناختی یا نفسانی و دیگر اوصاف و خصایص فعلی یا عملی. اوصاف و خصایص نفسانی با اموری از قبیل شناخت‌ها، احساس‌ها، عواطف، رهیافت‌ها، خواسته‌ها، افکار و اندیشه‌ها، تخیلات و توهمات و سایر احوال و جریانات روان‌شناختی درونی انسان سروکار دارند. اوصاف و خصایص فعلی با آنچه که انسان انجام می‌دهد، در ارتباط است که نمونه بارز و آشکار آن حرکات و سکنات جوارحی هستند [Alston, 1989: 147]. افعال اختیاری انسان با حصول مبادی معرفتی و یا کنشی مبتنی بر اوصاف نفسانی از انسان صادر می‌شوند. از این رو اوصاف نفسانی یا روان‌شناختی در انسان مقدم بر اوصاف و خصایص فعلی او هستند و حتی می‌توان گفت برای تحقق فعل اختیاری در خارج، زمینه کامل و جامع روانی لازم است. به طوری که اگر حالات روانی مساعد وجود نداشته باشند یک حالت روانی به‌تنهایی نمی‌تواند به صدور فعل خارجی منجر شود.[vi] در صورتی که روح‌القدس تمایلاتی را در انسان القا نمایند که او را به درون ضعیف و ذات گناهکار ماهیت انسانی خویش آگاه نماید، به لحاظ اوصاف نفسانی و روان‌شناختی حالتی را در انسان ایجاد می‌نماید که در صدد برمی‌آید پاسخ مناسبی در جهت رستگاری خویش با مشارکت در حیات الهی و آگاهی از عشق خدا ارایه نماید و این همان نظام انگیزشی است که تغییر و تحول را به طور درونی و ذاتی به دنبال خواهد داشت و فعل اختیاری و در نتیجه اوصاف فعلی انسان را به عرصه ظهور می‌رساند [Alston, 1989: 252].

## نقدهای مطرح‌شده در مورد مدل مشارکتی

گرچه آلستون شرح مناسبی از ماواگزینی روح‌القدس را ارایه می‌دهد و جایگاه اختیار را در تبیین این آموزه به طور جدی مورد توجه قرار می‌دهد، اما نقدهایی نیز در مورد مدل مشارکتی مطرح شده است:

نخست آنکه گفته شده آلستون نقش زیادی را برای انسان و اختیار او در جریان هدایت باطنی روح‌القدس قایل شده است. زیرا بر اساس مدل مشارکتی، روح‌القدس تمایلات و رویکردهای الهی را در انسان القا می‌نماید و سپس انسان را به حال خود رها می‌کند تا از جانب انسان رشد در مسیر هدایت صورت گیرد. از این رو شرح او هیچ تبیینی از هدایت باطنی مستمر (The Continual) روح‌القدس برای غلبه بر ماهیت گناهکارانه انسان ارایه نمی‌دهد [Kern, 2016: 49]. به نظر می‌رسد این نقد قابل قبول نیست. زیرا اولاً آلستون بر استمرار رابطه مشارکتی بین روح‌القدس و انسان مومن تاکید دارد. آلستون تصریح می‌کند که در مدل مشارکتی چه شناختی

و چه کنشی، تحول ناشی از ماواگزیدن روح‌القدس به خاطر ماهیت بشری در ابتدا ضعیف خواهد بود اما عناصر روان‌شناختی به‌تدریج و پس از مدت زمان مدیدی کاملاً تغییر کرده و مومن مسیحی کاملاً در حیات الهی مشارکت خواهد کرد و تولد معنوی دوباره با تغییر روان‌شناختی در عرصه شناختی و انگیزشی پیدا خواهد کرد [Alston, 1989: 249]. از این رو، ارتباط مستمر روح‌القدس با مومن مسیحی را مد نظر قرار می‌دهد. ثانیاً حتی اگر آلستون چنین تاکیدی بر استمرار هدایت باطنی نیز نداشته باشد، مدل مشارکتی می‌تواند چنین دخالت مستمری را در خود جای دهد. زیرا استحاله درونی، امری تدریجی و مستمر است و روح‌القدس هدایت باطنی را تا رسیدن مومن مسیحی به آفریده نو ادامه می‌دهد تا رستگاری حاصل شود.

نقد دیگر به مدل مشارکتی آلستون این است که حالات روان‌شناختی نظیر آرزوها، اعتقادات، رویکردها و به تعبیر خود آلستون اوصاف نفسانی، مجموعه‌ای از امور انتزاعی هستند که با سایر حالات ذهنی و عناصر روان‌شناختی در ارتباط هستند و اینها اموری‌اند که نمی‌توانند میان دو فردیت جدا به اشتراک گذاشته شوند. به علاوه بسیاری از حالات روان‌شناختی آگاهی نیز نظیر اندیشه‌ها، تجربه‌ها و رویکردها توسط عنصر ذهنی فاعل شناسنده ساخته شده‌اند و به نظر می‌رسد که دانسته (Subjevtivity) مشابه نمی‌تواند میان فاعل‌های شناسنده آگاهی جدا از هم به اشتراک گذاشته شود. وقتی من یک گرایشی را تجربه می‌کنم، این من هستم که آن را تجربه کرده‌ام. شخص دیگر ممکن است تجربه مشابهی با من داشته باشد اما گرایش او دقیقاً شبیه تجربه من نخواهد بود، زیرا دانسته منحصربه‌فرد به او در ارتباط پدیدارشناسانه‌ای شکل گرفته است که بسیار متفاوت است از دانسته منحصربه‌فرد من. بنابراین حالات روان‌شناختی روح‌القدس نمی‌توانند به طور مستقیم با مومنان مسیحی به اشتراک گذاشته شوند و این موضوع به عنوان اساس فهم مدل مشارکتی نمی‌توانند به درستی تبیین شود [Yeo, 2014: 217-218]. به نظر می‌رسد نقد مطرح‌شده می‌تواند در مورد اشتراک احساسات بین دو انسان وارد باشد (هرچند با گفت‌وگو و همدلی و یا حتی تجربه موقعیت مشابه نیز می‌توان نوعی از اشتراک احساسات را میان دو انسان نیز تجربه نمود) اما در مدل مشارکتی با اشتراک احساسات بین روح انسان و روح خداوند مواجهیم که علاوه بر اینکه هر دو از یک سنخ هستند، ادراک ما از احساسات به واسطه درک روح ما اتفاق می‌افتد که منشا الهی دارد. چگونه می‌شود خداوند از احساسات ما بی‌خبر باشد و آنها را ادراک نکند در حالی که عامل اصلی درک احساسات ما روحی است که منشا الهی دارد؟ از این رو، اشتراک احساسات میان خدا و انسان می‌تواند پذیرفته شود.

نقد دیگری که در راستای همان اشکال دوم به مدل مشارکتی آلستون وارد کرده‌اند، این است که چگونه می‌تواند حالات روان‌شناختی وجود روح‌القدس که به طور جاودان از خدای پدر و پسر نشات می‌گیرد با وجود انسان به اشتراک گذاشته شود. در واقع میان وجود خداوند و وجود انسان تفاوت بسیاری وجود دارد و انسان حقیقتاً نمی‌تواند حالات روان‌شناختی مربوط به یک وجود متعالی مشارکت داشته باشد [Yeo, 2014: 218]. در پاسخ به این اشکال نیز می‌توان گفت روح‌القدس با سکونت در درون انسان، امکان تجربه و آگاهی بر دانسته خود در ارتباط پدیدارشناسانه را به انسان می‌دهد و مشارکت در حیات الوهی را برای استحاله فردی ممکن می سازد. در واقع، مدل مشارکتی در صدد کاهش فاصله روحانی میان ما و روح خداوند با سکونت روح در درون انسان و بیان نوعی تنزل است. بر این اساس، با اینکه میان وجود خداوند و وجود انسان تفاوت بسیاری وجود دارد، امکان مشارکت در حالات روان‌شناختی روح‌القدس می‌تواند وجود داشته باشد.

اشکال دیگری که در مورد مدل مشارکتی مطرح شده این است که تبیین آلستون مربوط به مشارکت «روان‌شناختی» (Psychological) میان انسان و روح‌القدس است و سایر تاثیرات روح‌القدس در درون مومن مسیحی و وجود او در اثر سکونت روح‌القدس در درون او غافل مانده است. همچون شفای جسمی، هدایای

معنوی، الهام و غیره. به بیان دیگر، حالات روانی نمی‌توانند نماینده همه ساحت‌های وجودی انسان باشند. به نظر می‌رسد مدل مشارکتی ظرفیت توسعه برای دربرگرفتن همه ساحت‌های وجودی انسان را دارد، هرچند خود آلستون چنین صراحتی را به کار نبرده باشد و تنها بر ساحت روان‌شناختی تاکید کرده باشد. از این رو، اشکال تک‌ساحتی‌بودن مدل مشارکتی نمی‌تواند وارد باشد.

## نتیجه‌گیری

در الهیات مسیحی، آلستون با ارایه مدل مشارکتی در تبیین آموزه «ماواگزینی روح‌القدس در درون مومن مسیحی» که بیانگر هدایت باطنی انسان توسط روح‌القدس است، می‌کوشد دفاع عقلانی از جایگاه اختیار در هدایت باطنی را نشان دهد. بر اساس این مدل، مومن مسیحی در روند ماواگزینی روح‌القدس در درون خویش، هم تا حدی به آنچه خیر است معرفت و آگاهی می‌یابد و هم احساس می‌کند مایل است واکنشی شایسته و مناسب نشان دهد. چرا که برای تحقق فعل اختیاری، حصول مبادی معرفتی و یا کنشی مبتنی بر اوصاف نفسانی لازم است و روح‌القدس با سکونت در درون انسان مومن مسیحی، به صورت بالفعل رویکردها، تمایلات و ارزش‌های الهی را با انسان به مشارکت می‌گذارد به طوری که این ارزش‌ها و تمایلات برای شخص انسانی همانند حالات روان‌شناختی خودش حاضر می‌شوند و بدین صورت رویکردها و تمایلات و ارزش‌های انسان، الهی می‌شوند. با چنین مشارکتی، خداوند به انسان اجازه می‌دهد که از عشق خدا آگاه شود و او را قادر می‌سازد تا در رفتارها و تمایلاتش از خدا الگو بگیرد و از ماهیت گناه‌آلود خویش فاصله بگیرد و به آفریده نو برای دستیابی به رستگاری تبدیل شود.

**تشکر و قدردانی**: موردی برای گزارش وجود ندارد.
**تاییدیه اخلاقی**: موردی برای گزارش وجود ندارد.
**تعارض منافع**: موردی برای گزارش وجود ندارد.
**سهم نویسندگان**: مشارکت نجمه سادات رادفر (نویسنده اول) ۸۰٪ و امیرعباس علیزمانی (نویسنده دوم) ۲۰٪ است.
**منابع مالی**: این مقاله مستخرج از رساله دکتری کلام با عنوان «جایگاه اختیار در آموزه هدایت به امر امام و آموزه ماواگزینی روح‌القدس: دیدگاه علامه طباطبایی و ویلیام آلستون» در دانشگاه شهید مطهری است.

## منابع

- Alston WP (1989). Divine nature and human language: Essays in philosophical theology. New York: Cornell University Press.
- Alston WP (1996). Belief, acceptance and religious faith. In: Jordan J, Howard-Snyder D, editors. Faith, freedom and rationality. Lanham: Roman and Littlefield Publishers. p. 3-27.
- Aristotle (2006). Nicomachean Ethics. Lotfi Tabrizi MH, translator. Tehran: TARHE NO. [Persian]
- Edwards P, Borchert DM, Nagel T, Frankena W, Brent R, Nowell-Smith P, et al (2013). Moral philosophy. Rahmati E, translator. Tehran: Sofia. [Persian]
- Kern JR (2016). The indwelling of the holy spirit and human intentionality: A constructive proposal [dissertation]. Abilene: Abilene Christian University.
- Yeo RS (2014). Towards a model of indwelling: A conversation with Jonathan Edwards and William Alston. Journal of Analytic Theology. 2:210-237.

## پی‌نوشت

i امیل برونر از جمله این الهی‌دانان است.

ii مشیت الهی چون آذرخشی از آسمان تجلی می‌کند و درهای رحمت الهی باز می‌شود، در جایی که علیت در بن‌بست قرار می‌گیرد و به نوعی مکاشفه اشاره دارد.

iii در الهیات مسیحی به‌ویژه از دیدگاه پیتر آبلارد و توماس آکوئیناس جهان، جسم و شیطان به عنوان سه منبع وسوسه در تقابل با سه شخص خدا یعنی تثلیث مطرح شده‌اند: جهان/بی‌تفاوتی و مخالفت با طرح خداوند و ارزش‌های پوچ و گذرا جسم/پرخوری و بداخلاقی جنسی و تمایلات فاسد انسان شیطان/دشمن واقعی و شخصی انسان، فرشته سقوط‌کرده، پدر دروغ که در بدخواهی بی‌امان تلاش می‌کند تا انسان را از رستگاری دور کند.

iv آلستون دیدگاه خود در تبیین این آموزه را نخستین بار در مقاله‌ای با همین عنوان در همایشی که در دانشگاه نورث دام برگزار شد، ارایه نمود که در مجموعه مقالات همایش تحت عنوان «عقلانیت و کشف و شهود مسیحی» در سال ۱۹۸۷ چاپ شد. سپس در کتاب «فطرت الهی و زبان بشری» که شامل چندین مقاله مرتبط از اوست، عیناً این مقاله را آورد.

v گرایش در اینجا چه بر اساس میل درونی باشد چه میل بیرونی به عنوان جرقه‌ای برای تحقق فعل ارادی می‌تواند منظور شود.

vi این دیدگاه که در فلسفه ذهن معاصر تحت عنوان «کارکردگرایی» مطرح شده است، شکل تعدیل‌یافته و اصلاح‌شده "رفتارگرایی" است که به نحو خاصی میان حالات روانی و رفتارهای خارجی ارتباط برقرار می‌کند.